

برنامه شماره ۸۱۹ گنج حضور

→ 819 ✨ 000

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴

رو تُرُش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟ (۱)

ساقیت بیگانه بود و آن شه زیبا نبود؟

یا به قاصد رو تُرُش کردی ز بیم چشم بد (۲)

بر کدامین یوسف از چشم بدان غوغا نبود؟

چشم بد خستش ولیکن عاقبت محمود بود (۳)

چشم بد با حفظ حق جز باطل و سودا نبود

هین، مترس از چشمِ بد وان ماه را پنهان مکن (۴)

آن مه نادر که او در خانه جُوزا نبود

در دلِ مردان شیرین جمله تلخی‌های عشق (۵)

جز شراب و جز کباب و شکر و حلوا نبود

این شراب و نُقل و حلوا هم خیالِ احولی‌ست (۶)

اندر آن دریای بی‌پایان به جز دریا نبود

یک زمان گرمی بکاری، یک زمان سردی در آن (۷)

جز به فرمانِ حق این گرما و این سرما نبود

هین خُمش کن، در خموشی نعره می‌زن روح‌وار (۸)

تو که دیدی زین خموشان کاو به جان گویا نبود؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل):

→ 819 ✨ 001

رو تَرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟ ساقیت بیگانه بود و آن شَه زیبا نبود؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)

* تَرش رویی کردن: اخم کردن و روی خود را درهم کشیدن، بد اخمی و بدخویی کردن
* دی: روز گذشته، دیروز



➤ رو تَرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شَه زیبا نبود؟



➤ رو تَرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شَه زیبا نبود؟



« مثلث همانش »

➤ رو تُرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شه زیبا نبود؟



« مثلث واهمانش »

➤ رو تُرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شه زیبا نبود؟



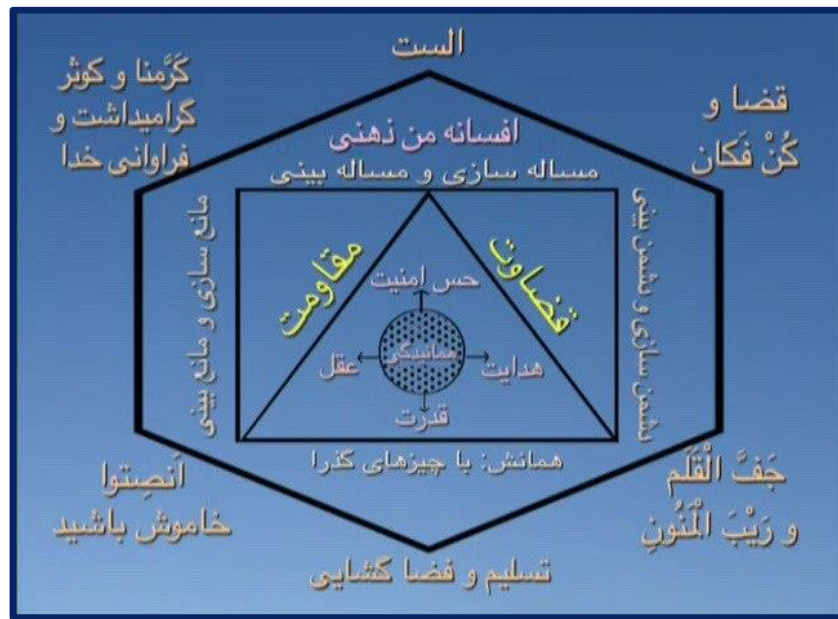
« مربع افسانه من ذهنی »

➤ رو تُرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شه زیبا نبود؟

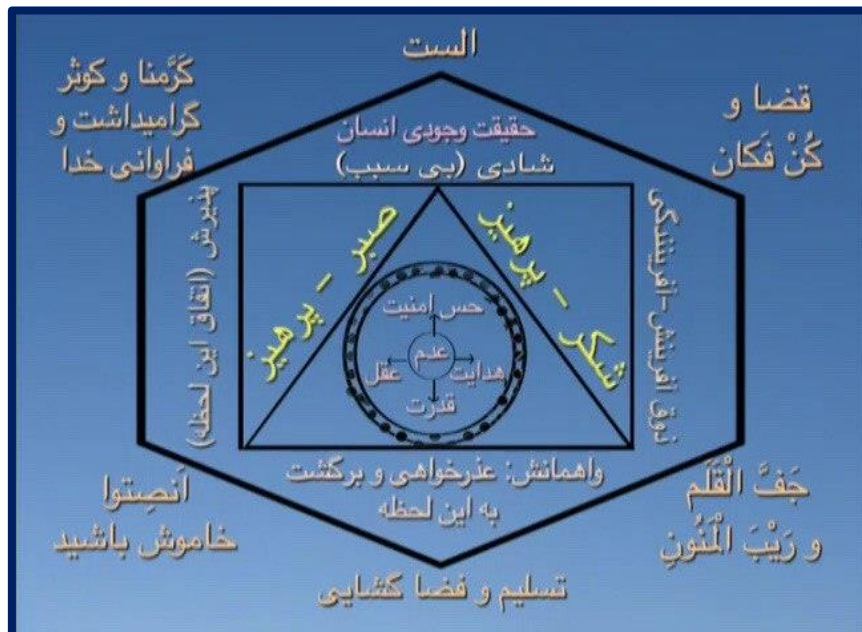


« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ رو تُرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شه زیبا نبود؟



➤ رو تَرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شَه زیبا نبود؟



➤ رو تَرش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شَه زیبا نبود؟

♦ ابیاتی از دیوان و مثنوی - در تبیین مفهوم اشکال دایره‌های «مرکز همانیدگی» و «مرکز عدم»:

→ 819 ۰۰۲

✚ خریدی خانه دل را، دل آنِ توست، می دانی هر آنچه هست در خانه، از آنِ کدخدا باشد

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۷، بیت یازدهم)



➤ خریدی خانه دل را، دل آنِ توست، می دانی
هر آنچه هست در خانه، از آنِ کدخدا باشد



➤ خریدی خانه دل را، دل آنِ توست، می دانی
هر آنچه هست در خانه، از آنِ کدخدا باشد

→ 819 003

قُمَاشی کانِ تو نبُود، برون انداز از خانه درون مسجدِ اقصی، سگِ مُرده چرا باشد؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۷، بیت دوازدهم)

* قُمَاش: پارچه، لباس، متاع

* مسجد اقصی: مسجد بزرگ و معروف در

بیت المقدس



➤ قُمَاشی کانِ تو نبُود، برون انداز از خانه
درون مسجدِ اقصی، سگِ مُرده چرا باشد؟



➤ قُمَاشی کانِ تو نبُود، برون انداز از خانه
درون مسجدِ اقصی، سگِ مُرده چرا باشد؟

→ 819 004

دانه دل کاشته‌ای، زیرِ چنین آب و گلی تا به بهارت نرسد، او شجرِی می نشود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۴۵، بیت هشتم)



➤ دانه دل کاشته‌ای، زیرِ چنین آب و گلی
تا به بهارت نرسد، او شجرِی می نشود



➤ دانه دل کاشته‌ای، زیرِ چنین آب و گلی
تا به بهارت نرسد، او شجرِی می نشود

→ 819 005

بیست چو خورشید اگر تابد اندر شبِ من تا تو قدم در ننه‌ی، خود سحری می‌نشود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶)



➤ بیست چو خورشید اگر تابد اندر شبِ من
تا تو قدم در ننه‌ی، خود سحری می‌نشود



➤ بیست چو خورشید اگر تابد اندر شبِ من
تا تو قدم در ننه‌ی، خود سحری می‌نشود

→ 819 ✨ 006

آدمی را شیر از سینه رسد

شیر خر از نیم زیرینه رسد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۴۲)



➤ آدمی را شیر از سینه رسد

شیر خر از نیم زیرینه رسد



➤ آدمی را شیر از سینه رسد

شیر خر از نیم زیرینه رسد



بریده‌ای از دفتر اول - در تبیین مفهوم «بهار» در زندگی انسان‌ها ذکر شده در ابیات بالا:

→ 819 ✨ 007

هر که داد او، حُسنِ خود را در مَزاد

صد قِضایِ بد، سویِ او رو نهاد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵)

*مَزاد: مزایده و به‌معرض فروش گذاشتن

→ 819 ✨ 008

حیله‌ها و خشم‌ها و رشک‌ها

بر سرش ریزد چو آب از مَشک‌ها

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۶)

→ 819 ✨ 009

دشمنانِ او را ز غیرت می‌درند

دوستان هم، روزگارش می‌برند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۷)

→ 819 ✨ 010

آن که غافل بود از کِشت و بهار

او چه داند قیمتِ این روزگار؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۸)

→ 819 ✨ 011

در پناهِ لطفِ حق باید گُریخت

کو هزاران لطف، بر ارواح ریخت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۹)



بریده‌ای از دفتر دوم مثنوی - در تبیین مفهوم «بهار» در زندگی انسان‌ها مرتبط با «مرکز عدم»:

→ 819 012

آنچه آبست است شب، جز آن نژاد

حیله‌ها و مکرها بادست باد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۴)

* آبست: آبستن

→ 819 013

کی کند دل خوش به حیلتهای گش

آن که بیند حیلۀ حق بر سرش؟

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۵)

* گش: بسیار فراوان، انبوه

→ 819 014

او درونِ دام، دامی می‌نهد

جانِ تو نه این جَهد، نه آن جَهد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۶)

→ 819 015

گر بروید، ور بریزد صد گیاه

عاقبت بَروید آن کِشتهٔ اِله

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷)

→ 819 016

کِشتِ نو کارید بر کِشتِ نخست

این دوم فانی است و آن اوّل دُرست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸)

→ 819 017

کِشتِ اوّل کامل و بگزیده است

تخمِ ثانی فاسد و پوسیده است

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹)

→ 819 018

آفکن این تدبیرِ خود را پیشِ دوست

گرچه تدبیرت هم از تدبیرِ اوست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۰)

→ 819 019

کار، آن دارد که حقّ افراشته است

آخر آن روید که اوّل کاشته است

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۱)

→ 819 020

هرچه کاری، از برای او بکار

چون اسیرِ دوستی ای دوست‌دار

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۲)

→ 819 021

گردِ نفسِ دزد و کار او میبچ

هرچه آن نه کارِ حق، هیچ است هیچ

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۳)

→ 819 ✨ 022

پیش از آن که روزِ دین پیدا شود ✨

نزدِ مالک، دزدِ شب رسوا شود

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۴)

* روزِ دین: قیامت

→ 819 ✨ 023

رَختِ دزدیده به تدبیر و فَنش ✨

مانده روزِ داوری بر گردنش

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۵)

→ 819 ✨ 024

صد هزاران عقل با هم بر جهند ✨

تا به غیرِ دامِ او دامی نهند

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۶)

→ 819 ✨ 025

دامِ خود را سخت تر یابند و بس ✨

کی نماید قُوتی با باد، خَس؟

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۷)

* خَس: پست؛ فرومایه



♦ دو بیت از دیوان غزلیات - در تبیین مفهوم «غبار» من ذهنی مرتبط با «مرکز همانیدگی»:

→ 819 ✨ 026

تا نگذاری ز راحت و رنج و ز یادِ خویش

سوی مُقَرَّبانِ وصالِ گذار نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۵۶، بیت سیزدهم)

*مُقَرَّب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او قرب و منزلت پیدا کرده؛
نزدیک شده.



➤ تا نگذاری ز راحت و رنج و ز یادِ خویش
سوی مُقَرَّبانِ وصالِ گذار نیست



➤ تا نگذاری ز راحت و رنج و ز یادِ خویش
سوی مُقَرَّبانِ وصالِ گذار نیست

→ 819 ✨ 027

آبی بزن ازین می و بنشان غبارِ هوش جز ماهِ عشق هرچه بود، جز غبار نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۵۶، بیت چهاردهم)



➤ آبی بزن ازین می و بنشان غبارِ هوش
جز ماهِ عشق هرچه بود، جز غبار نیست



➤ آبی بزن ازین می و بنشان غبارِ هوش
جز ماهِ عشق هرچه بود، جز غبار نیست



♦ ابیاتی از دفاتر مختلف مثنوی - در تبیین مفهوم «غبار» من ذهنی مرتبط با «مرکز همانیدگی»:

→ 819 ۰۲۸

✚ کارِ من بی علت است و مستقیم

هست تقدیرم نه علت ای سقیم

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶)

* سقیم: نادرست؛ بیمار

→ 819 ۰۲۹

✚ عادت خود را بگردانم به وقت

این غبار از پیش بنشانم به وقت

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷)

→ 819 ۰۳۰

✚ مکرِ آن فارسِ چو انگیزد گرد

آن غبارت زاستغاثت دور کرد

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳)

* فارس: سوار بر اسب * استغاثت: کمک خواستن

→ 819 ۰۳۱

✚ گفت حق: آن را که این گرگش بخورد

دید گردِ گرگ، چون زاری نکرد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۵)

→ 819 ۰۳۲

✚ او نمی دانست گردِ گرگ را؟

با چنین دانش چرا کرد او چرا؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۶)

→ 819 ✨ 033

گفت و گویِ ظاهر آمد چون غبار ✨
مدّتی خاموش خو کُن، هوش دار
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۷)

→ 819 ✨ 034

ای خُنگ آن کو ز اوّل آن شنید ✨
کِش عقول و مِسمَعِ مردان شنید
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۰)

→ 819 ✨ 035

خانه خالی یافت و جا را او گرفت ✨
غیر آنش کز نماید یا شگفت
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۱)



یک حکایت کوتاه - در تبیین مفهوم ایجاد «غبار» توسط من ذهنی‌های اطرافیان از طریق تلقین: ✨

→ 819 ✨ 036

روز گشت و آمدند آن کودکان ✨
بر همین فِکرت، ز خانه تا دُکان
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۴۶)

→ 819 ✨ 037

جمله استادند بیرون منتظر ✨
تا در آید اول آن یارِ مُصِر
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۴۷)

→ 819 038

ز آن که منبع او بدهست این رای را
سر امام آید همیشه پای را
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۴۸)

→ 819 039

ای مُقَلَّد تو مجو بیشی بر آن
کو بود منبع ز نورِ آسمان
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۴۹)

→ 819 040

او در آمد، گفت اُستا را سلام
خیر باشد، رنگ رویت زردفام
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۵۰)

→ 819 041

گفت استا: نیست رنجی مَر مرا
تو برو بنشین، مگو یاوه هَلا
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۵۱)

→ 819 042

نفی کرد، اَمّا غبارِ وَهم بد
اندکی اندر دلش ناگاه زد
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۵۲)

→ 819 043

آندر آمد دیگری گفت این چنین
اندکی آن وَهم افزون شد بدین
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۵۳)

→ 819 ✨ 044

همچنین تا وهم او قوت گرفت ماند اندر حالِ خود بس در شگفت

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۵۴)



♦ ابیاتی دفاتر مختلف مثنوی - در تبیین مفهوم تاثیر مرکز انسان‌ها بر یکدیگر:

→ 819 ✨ 045

ساعتی گرگی درآید در بشر ساعتی یوسف‌رخي هم‌چون قمر

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۰)

→ 819 ✨ 046

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها از ره پنهان صلاح و کینه‌ها

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱)

→ 819 ✨ 047

هادی راه است یار اندر قدوم مصطفی زین گفت: أصحابی نُجوم

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۵۴)

* قُدوم: وارد شدن، در آمدن به جایی، امامت و پیشوایی

→ 819 ✨ 048

«یاران من همچون ستارگان‌اند»

(حدیث)

→ 819 ✨ 049

نجم، اندر ریگ و دریا رهنماست

چشم، اندر نجم نه، کو مقتداست

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۴۴)

* نجم: ستاره * مقتدا: پیشوا، رهبر

→ 819 ✨ 050

چشم را با روی او می‌دار جفت

گرد مَنگیزان ز راهِ بحث و گفت

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۴۵)

* گرد مَنگیزان: گرد و خاک برپا مکن

→ 819 ✨ 051

زان که گردد نجم پنهان، ز آن غبار

چشم بهتر از زبانِ با عِثار

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۴۶) * عِثار: لغزش

→ 819 ✨ 052

تا بگوید او که وَحیِ آستشِ شعار

کان نشاند گرد و ننگیزد غُبار

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۴۷)

→ 819 ✨ 053

ای خُنک آن را که بیند رویِ تو

یا درافتد ناگهان در کویِ تو

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۰۱)



بریده‌ای از دفتر دوم مثنوی - در راستای مجموعه ابیات پیشین:

→ 819 ✖ 054

لب ببند و کفّ پُرزر برگشا
بُخلِ تن بگذار، پیش آور سخا
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۱)

→ 819 ✖ 055

ترکِ شهوت‌ها و لذت‌ها، سخاست
هر که در شهوت فرو شد، برنخاست
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۲)

→ 819 ✖ 056

این سخا، شاخی است از سرو بهشت
وای او کز کف چنین شاخی بهشت
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۳)
* هشتن: رها کردن، فرو گذاشتن

«بخشندگی، درختی از درختان بهشت است که شاخساران آن در دنیا فروهشته است. هر کس شاخه‌ای از آن گیرد، آن شاخه او را به بهشت راه بُرد. و تنگ چشمی، درختی از درختان دوزخ است که شاخساران آن در دنیا فروهشته. هر کس شاخه‌ای از آن گیرد، آن شاخه، او را به دوزخ راه بُرد.»

(حدیث)

→ 819 ۵۷

عُرْوَةُ الْوُثْقَى ست این ترکِ هوا

بر کشد این شاخ جان را بر سما

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۴)

* عُرْوَةُ الْوُثْقَى: دستگیره محکم و استوار

→ 819 ۵۸

«وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى.»

«هر که روی آرد به خدا و نکوکار باشد، به دستگیره استوار چنگ زده است.»

(قرآن کریم سوره لقمان، آیه ۲۲)

→ 819 ۵۹

تا بُرد شاخ سخا ای خوب کیش

مر تو را بالا کشان تا اصل خویش

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۵)

→ 819 ۶۰

یوسف حُسنی و این عالم چو چاه

وین رَسَن صبر است بر امرِ اله

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۶)

→ 819 ۶۱

یوسفا، آمد رَسَن، در زَن دو دست

از رَسَن غافل مشو، بیگه شده‌ست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۷)

→ 819 ✨ 062

حَمْدِ لِلَّهِ، کین رَسَن آویختند
فضل و رحمت را بهم آمیختند
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۸)

→ 819 ✨ 063

تا بینی عالمِ جانِ جدید
عالمِ بس آشکارا ناپدید
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۹)

→ 819 ✨ 064

این جهانِ نیست، چون هستان شده
و آن جهانِ هست، بس پنهان شده
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۰)

→ 819 ✨ 065

خاک بر باد است، بازی می کند
کژنمایی، پرده سازی می کند
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۱)

→ 819 ✨ 066

این که بر کار است، بی کار است و پوست
و آن که پنهان است، مغز و اصلِ اوست
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۲)

→ 819 ✨ 067

خاک همچون آلتی در دستِ باد
باد را دان عالی و عالی نژاد
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۳)

→ 819 ۰۶۸

چشمِ خاکی را به خاک اُفتد نظر

بادبینِ چشمی بُود، نوعی دگر

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۴)

→ 819 ۰۶۹

اسب داند اسب را، کو هست یار

هم، سواری داند احوالِ سوار

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۵)

→ 819 ۰۷۰

چشمِ حس، اسب است و، نورِ حق، سوار

بی سواره اسب، خود ناید به کار

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۶)

→ 819 ۰۷۱

پس ادب کن اسب را از خویِ بد

وَرَنه پیشِ شاه باشد اسب، رد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۷)

→ 819 ۰۷۲

چشمِ اسب از چشمِ شه، رهبر بُود

چشمِ او بی چشمِ شه، مُضطرّ بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۸)

→ 819 ۰۷۳

چشمِ اسبان، جز گیاه و جز چَرا

هر کجا خوانی، بگوید: نی، چَرا

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸۹)

→ 819 ۰۷۴

نورِ حق بر نورِ حس، راکِب شود 
آن گهی جان، سویِ حقِ راغِب شود
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۹۰)

→ 819 ۰۷۵

اسبِ بی راکِب، چه داند رَسَمِ راه؟ 
شاه باید، تا بداند شاه راه
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۹۱)



تکبیت‌هایی از دیوان غزلیات - در راستای مجموعه ابیات پیشین همراه با شکل‌های دایره‌ها:

→ 819 076

تا کی کنار گیری معشوقِ مُرده را جان را کنار گیر که او را کنار نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۵۵، بیت ششم)



➤ تا کی کنار گیری معشوقِ مُرده را
جان را کنار گیر که او را کنار نیست



➤ تا کی کنار گیری معشوقِ مُرده را
جان را کنار گیر که او را کنار نیست

→ 819 ✨ 077

نقشی که رنگ بست از این خاک، بی وفاست

نقشی که رنگ بست ز بالا، مبارکست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۵۱، بیت سیزدهم)



➤ نقشی که رنگ بست از این خاک، بی وفاست

نقشی که رنگ بست ز بالا، مبارکست



➤ نقشی که رنگ بست از این خاک، بی وفاست

نقشی که رنگ بست ز بالا، مبارکست

→ 819 ✨ 078

* چون فدای بی وفایان می شوی؟

از گمان بد، بدان سو می روی

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۸)



بریده‌ای از یک غزل جانبی - در راستای مجموعه ابیات پیشین همراه با شکل‌های دایره‌ها:

→ 819 079

پستانِ آب می‌خلد ایرا که دایه اوست

طفل نبات را طلبد، دایه جابه‌جا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰، بیت بیستم)

* خَلیدن: فرورفتن چیزی باریک و نوک‌تیز، مانند خار، سوزن، یا سیخ در بدن

یا چیز دیگر. * ایرا: زیرا



➤ پستانِ آب می‌خلد ایرا که دایه اوست

طفل نبات را طلبد، دایه جابه‌جا



➤ پستانِ آب می‌خلد ایرا که دایه اوست

طفل نبات را طلبد، دایه جابه‌جا

→ 819 ✕ 080

ما را ز شهرِ روح چنین جذبه‌ها کشید

در صد هزار منزل تا عالم فنا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰، بیت بیست و یکم)



➤ ما را ز شهرِ روح چنین جذبه‌ها کشید
در صد هزار منزل تا عالم فنا



➤ ما را ز شهرِ روح چنین جذبه‌ها کشید
در صد هزار منزل تا عالم فنا

→ 819 ✕ 081

باز از جهان روح رسولان همی رسند

پنهان و آشکارا باز آ، به اقربا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰، بیت بیست و دوم)



➤ باز از جهان روح رسولان همی رسند
پنهان و آشکارا باز آ، به اقربا



➤ باز از جهان روح رسولان همی رسند
پنهان و آشکارا باز آ، به اقربا

→ 819 ✕ 082

یارانِ نو گزفتی و ما را گذاشتی ما بی تو ناخوشیم، اگر تو خوشی ز ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰، بیت بیست و سوم)



➤ یارانِ نو گزفتی و ما را گذاشتی
ما بی تو ناخوشیم، اگر تو خوشی ز ما



➤ یارانِ نو گزفتی و ما را گذاشتی
ما بی تو ناخوشیم، اگر تو خوشی ز ما

→ 819 083

ای خواجه این ملالت تو ز آه اَقْرَباست با هر که جفت گردی، آنت کند جدا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰، بیت بیست و چهارم)



➤ ای خواجه این ملالت تو ز آه اَقْرَباست
با هر که جفت گردی، آنت کند جدا



➤ ای خواجه این ملالت تو ز آه اَقْرَباست
با هر که جفت گردی، آنت کند جدا

→ 819 084

* هر چه صورت می وسیت سازدش زان وسیت بحر دور اندازدش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۳)

→ 819 ✨ 085

خاموش کن که همت ایشان پی توست تأثیر همت ست تصاریف ابتلا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰، بیت بیست و پنجم)

* تصاریف: جمع تصریف، به معنی حوادث، پیش آمدها، تغییرات



➤ خاموش کن که همت ایشان پی توست
تأثیر همت ست تصاریف ابتلا



➤ خاموش کن که همت ایشان پی توست
تأثیر همت ست تصاریف ابتلا



بریده‌ای از دفتر ششم مثنوی - در راستای ابیات پیشین و در تبیین مفهوم شکل‌های دایره‌ها :

→ 819 ✨ 086

رو بخواهم کرد آخر در لَحَد

آن به آید که کنم خو با أَحَد

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۴)

* لَحَد: گور

→ 819 ✨ 087

چون زَنخ را بست خواهند ای صَنم

آن به آید که زَنخ کمتر زَنم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۵)

* زَنخ: چانه

→ 819 ✨ 088

ای به زَرَبَت و کمر آموخته

آخرست جامهٔ نادوخته

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۶)

→ 819 ✨ 089

رو به خاک آریم کز وی رُسته‌ایم

دل چرا در بی‌وفایان بسته‌ایم؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۷)

→ 819 ✎ 090

جَدّ و خویشان مان قدیمی چار طَبَع 
ما به خویشی عاریت بستیم طَمَع
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۸)

→ 819 ✎ 091

سال ها هم صحبتی و همدمی 
با عناصر داشت جسم آدمی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۹)

→ 819 ✎ 092

روح او خود از نُفُوس و از عُقُول 
روح، اصولِ خویش را کرده نُکُول
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۰)

* نُفُوس: جمع نفس

* عُقُول: جمع عقل؛ خردها، دانش ها

* نُکُول: خودداری کردن، فراموش کردن

→ 819 ✎ 093

از نُفُوس و از عُقُول پُر صفا 
نامه می آید به جان کای بی وفا
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱)

→ 819 ✎ 094

یارکان پنج روزه یافتی



روز یاران کهن برتافتی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۲)

* یارکان: دوستان حقیر و کوچک

→ 819 ✨ 095

کودکان گرچه که در بازی خوشند



شب کشان شان سوی خانه می کشند

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۳)

→ 819 ✨ 096

شد برهنه وقت بازی طفل خُرد



دزد از ناگه قبا و کفش بُرد

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۴)

→ 819 ✨ 097

آن چنان گرم او به بازی در فتاد



کان کلاه و پیرهن رفتش ز یاد

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۵)

→ 819 ✨ 098

شد شب و بازی او شد بی مدد



رو ندارد کو سوی خانه رود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۶)



♦ دو بیت معروف و کلیدی از دفتر سوم مثنوی - در راستای تکمیل مجموعه ابیات بالا:

→ 819 ✨ 099

حق همی گوید که آری ای نزه
لیک بشنو، صبر آر و صبر به

→ 819 ✨ 100

صبح نزدیک است، خامش، کم فروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۰ الی ۴۱۱)

* نزه: پاک، پاکیزه



♦ پنج بیت معروف و کلیدی از دفتر اول مثنوی - در راستای تکمیل مجموعه ابیات بالا:

→ 819 ✨ 101

ای خُنگ آن کو نکوکاری گرفت
زور را بگذاشت، او زاری گرفت
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۷)

→ 819 ✨ 102

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبَت
هم قضا دست بگیرد عاقبت
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸)

→ 819 ✨ 103

گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹)

→ 819 ✨ 104

این قضا صد بار اگر راحت زند
بر فراز چرخ، خرگاهت زند
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۰)
* خرگاه: خیمه بزرگ

→ 819 ✨ 105

از کرم دان این که می ترسندت
تا به ملک ایمنی بنشاندت
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۱)



❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل) / مجدد:

→ 819 ✨ 106

رو تُرُش کردی، مگر دی بادهات گیرا نبود؟
ساقیت بیگانه بود و آن شه زیبا نبود؟
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)

* ترشروی کردن: احم کردن و روی خود را درهم کشیدن، بد اخمی و بدخویی کردن
* دی: روز گذشته، دیروز

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

107 ❖ 819 ➔

یا به قاصد رو تُرُش کردی ز بیمِ چشمِ بد بر کدامین یوسف از چشمِ بدان غوغا نبود؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)

* به قاصد: از روی قصد، دانسته



➤ یا به قاصد رو تُرُش کردی ز بیمِ چشمِ بد
بر کدامین یوسف از چشمِ بدان غوغا نبود؟



➤ یا به قاصد رو تُرُش کردی ز بیمِ چشمِ بد
بر کدامین یوسف از چشمِ بدان غوغا نبود؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

→ 819 108

چشمِ بد خستش ولیکن عاقبت محمود بود چشمِ بد با حفظِ حق جز باطل و سودا نبود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)

* خستن: مجروح کردن، آزرده کردن * محمود: ستایش کرده شده، ستوده



➤ چشمِ بد خستش ولیکن عاقبت محمود بود
چشمِ بد با حفظِ حق جز باطل و سودا نبود



➤ چشمِ بد خستش ولیکن عاقبت محمود بود
چشمِ بد با حفظِ حق جز باطل و سودا نبود

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

→ 819 ✕ 109

هین، مترس از چشمِ بد وان ماه را پنهان مکن
آن مهِ نادر که او در خانه جُوزا نبود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)

* جوزا: دویپکر، سومین برج از برج‌های دوازده گانه



➤ هین، مترس از چشمِ بد وان ماه را پنهان مکن
آن مهِ نادر که او در خانه جُوزا نبود



➤ هین، مترس از چشمِ بد وان ماه را پنهان مکن
آن مهِ نادر که او در خانه جُوزا نبود

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

→ 819 ❖ 110

در دلِ مردان شیرین جمله تلخی‌های عشق جز شراب و جز کباب و شِکر و حلوا نبود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)



➤ در دلِ مردان شیرین جمله تلخی‌های عشق
جز شراب و جز کباب و شِکر و حلوا نبود



➤ در دلِ مردان شیرین جمله تلخی‌های عشق
جز شراب و جز کباب و شِکر و حلوا نبود

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

111 ❖ 819 ➔

این شراب و نقل و حلوا هم خیال آحوّلی ست اندر آن دریای بی پایان به جز دریا نبود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)

* آحوّل: لوچ، دوبین



➤ این شراب و نقل و حلوا هم خیال آحوّلی ست
اندر آن دریای بی پایان به جز دریا نبود



➤ این شراب و نقل و حلوا هم خیال آحوّلی ست
اندر آن دریای بی پایان به جز دریا نبود

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

112 ❖ 819 →

یک زمان گرمی بکاری، یک زمان سردی در آن جز به فرمان حق این گرما و این سرما نبود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)



➤ یک زمان گرمی بکاری، یک زمان سردی در آن
جز به فرمان حق این گرما و این سرما نبود



➤ یک زمان گرمی بکاری، یک زمان سردی در آن
جز به فرمان حق این گرما و این سرما نبود

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم (مقطع غزل):

113 ❧ 819 ➔

هین خَمْش کن، در خموشی نعره می زن روح وار
تو که دیدی زین خموشان کاو به جان گویا نبود؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴)



➤ هین خَمْش کن، در خموشی نعره می زن روح وار
تو که دیدی زین خموشان کاو به جان گویا نبود؟



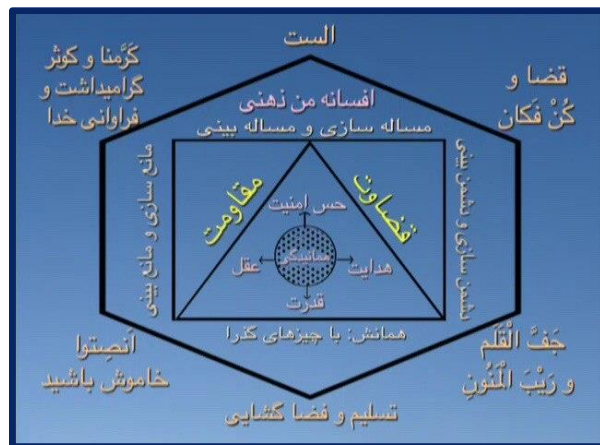
➤ هین خَمْش کن، در خموشی نعره می زن روح وار
تو که دیدی زین خموشان کاو به جان گویا نبود؟

یک رباعی از دیوان شمس - در تبیین مفهوم «خاموشی» همراه با شکل های شش ضلعی:

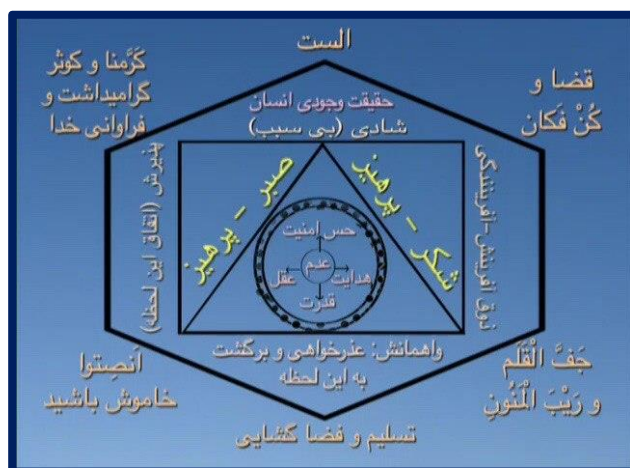
→ 819 114

از خلق ز راه تیزگوشی نرهی وز خود ز سرِ سخن فروشی نرهی

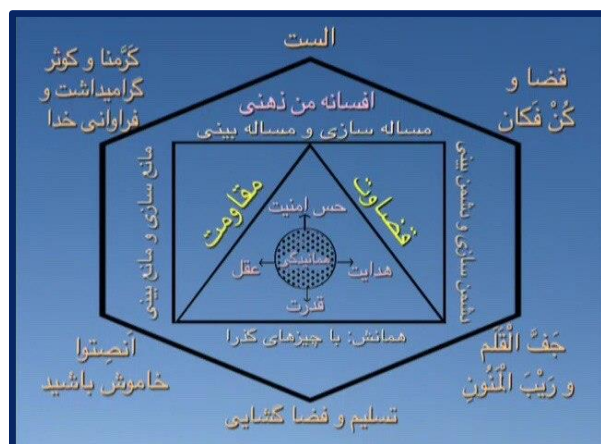
(مولوی، دیوان شمس، رباعی ۱۶۷۰) * تیزگوشی: بسیار شنوا بودن، دقت در امور



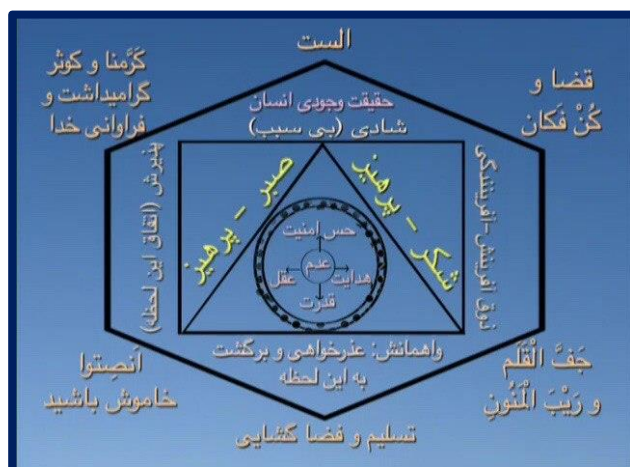
➤ از خلق ز راه تیزگوشی نرهی
وز خود ز سرِ سخن فروشی نرهی



➤ از خلق ز راه تیزگوشی نرهی
وز خود ز سرِ سخن فروشی نرهی



➤ زین هر دو اگر سخت بکوشی نرهی
از خَلق و ز خود، جز به خَموشی نرهی



➤ زین هر دو اگر سخت بکوشی نرهی
از خَلق و ز خود، جز به خَموشی نرهی